

## فصل چهاردهم

## آخرین ائتلاف

چنان که به یاد داریم، حکومت موقت که هرگز نتوانسته بود از هیچ ضربه‌ی محکمی جان به سلامت در برد، بار دیگر به این سنت وفادار ماند و در شب بیست و ششم اوت تکه پاره شد. کادت‌ها از این حکومت کناره گرفتند تا کار را برای کورنیلوف آسان‌تر کنند. سوسیالیست‌ها هم به کنار رفتند تا کار را برای کرنسکی آسان‌تر کنند. بدین سان بحران حکومتی تازه‌ای شروع شد. پیش از هر چیز مسأله‌ی شخص کرنسکی مطرح بود. رئیس حکومت شریک توطئه از آب درآمده بود. احساسات خشم‌آگین بر علیه او چنان شدید بود که به محض ذکر نام او رهبران سازش کارگاهی اوقات واژه‌های بلشویک‌ها را به کار می‌گرفتند. چرنوف که همان تازگی از قطار سریع‌السیر وزارت بیرون پریده بود، در ارگان مرکزی حزب خود درباره‌ی "این بلیشوی عمومی که در آن نمی‌توان فهمید کار کورنیلوف کجا تمام، کار ساوینکوف و فیلونکو کجا آغاز، کار ساوینکوف کجا تمام و نفس حکومت موقت کجا آغاز می‌شود." قلم فرسایی کرد. منظور به قدر کفایت روشن بود. "نفس حکومت

موقت" - بدیهی است که این جز کرنسکی، که به همان حزب چرنوف تعلق داشت، شخص دیگری نمی توانست باشد.

اما سازش کاران پس از تسکین احساسات خود با کلمات خشن، به این نتیجه رسیدند که بدون کرنسکی امورشان نمی گذرد. آنان هر چند به کرنسکی اجازه ی عفو کورنیلوف را ندادند، خود به موقع کرنسکی را عفو کردند. کرنسکی برای جبران این محبت موافقت کرد که در خصوص شکل حکومت روسیه امتیازاتی بدهد. همین دیروز اعلام شده بود که فقط مجلس مؤسسان می تواند بر سر این مسأله تصمیم بگیرد. حال این مشکل قضائی ناگهان ناپدید شده بود. در اعلامیه ی حکومت، برکناری کورنیلوف زائیده ی ضرورت "نجات میهن و آزادی و رژیم جمهوری" قلمداد شده بود. بدیهی است که این هدیه ی تماماً لفظی، و ضمناً دیر هنگام، به چپ ابداء اقتدار حکومت را بالا بُرد. به خصوص آن که کورنیلوف هم خود را جمهوری خواه اعلام کرده بود.

در روز سی ام اوت، کرنسکی ناچار شد ساوینکوف را معزول کند، و چند روز بعد ساوینکوف از حزب فراگیر سوسیال رولوسیونر هم اخراج گردید. اما بلافاصله پالچینسکی، معادل سیاسی ساوینکوف، به سمت فرماندار کل منصوب شد، و او کار خود را با بستن روزنامه ی بلشویک ها آغاز کرد. کمیته ی اجرائی زبان به اعتراض گشود. *ایزوستیا* این عمل را "تحریکی احمقانه" خواند. سه روز بعد پالچینسکی از کار برکنار گردید. در اثبات بی میلی کرنسکی به تغییر سیاست کلی خود همین بس که او از همان روز سی و یکم، حکومت جدیدی با مشارکت کادت ها تشکیل داده بود. حتی سوسیال رولوسیونرها هم حاضر نبودند تا این حد زیاده روی کنند: آنان تهدید

کردند که نمایندگان خود را از حکومت بیرون خواهند خواند. در این میان تزرنتلی دستورالعمل تازه ای برای قدرت پیدا کرد: "طرح ائتلاف را حفظ کنید، اما همه ی عناصری را که هم چون سنگ آسیاب بر سینه ی حکومت سنگینی می کنند از کار برکنار کنید." اسکویلف هم با تزرنتلی هم آواز شده بود: "طرح ائتلاف تقویت شده است، اما برای حزبی که با توطئه ی کورنیلوف در ارتباط بوده است، جایی در حکومت موجود نیست." کرنسکی نمی توانست با این محدودیت موافق باشد، و از لحاظ خود حق هم داشت.

بدیهی است که ائتلاف با بورژوازی بدون مشارکت دادن حزب رهبری کننده ی بورژوازی با عقل جور در نمی آمد. کامنف در جلسه ی مشترک کمیته های اجرائی این نکته را خاطر نشان ساخت. او با لحن مشخص هشدار دهنده اش از حوادث اخیر چنین نتیجه گیری کرد: "شما می خواهید ما را به راه خطرناک تر ائتلاف با گروه های غیرمسئول بیندازید. اما ائتلافی را که به وسیله ی حوادث مشنوم این چند روز گذشته مهمور و تصویب شده است، فراموش کرده اید- و آن ائتلاف مابین طبقه ی انقلابی کارگر، دهقان ها، و ارتش انقلابی است." این سخن ران بلشویک کلماتی را که تروتسکی در روز بیست و ششم ماه مه در دفاع از ملوان های کرونشتات در مقابل اتهامات تزرنتلی بیان کرده بود، یادآوری کرد: "آن روز که یک ژنرال ضدانقلابی بکوشد طناب دار را به گردن انقلاب بیندازد، کادت ها طناب را صابون خواهند زد، و ملوان های کرونشتات در کنار ما خواهند جنگید و در کنار ما جان خواهند سپرد." این یادآوری به قلب هدف اصابت کرد. کامنف به گزافه گویی های مهملی از قبیل "وحدت دموکراسی" و "ائتلاف صدیق" چنین پاسخ داد: "وحدت دموکراسی بسته به آن است که آیا شما با ناحیه ی

و ایبورگ ائتلاف خواهید کرد یا خیر... هر ائتلاف دیگری ریاکارانه است." نطق کامنف تأثیری مسلم به جا گذارد، چنان که سوخانوف در توصیفش گفته است: "کامنف بسیار هوشمندانه و زیرکانه سخن گفت." اما این نطق از تأثیرگذاری محض فراتر نرفت. مسیرهای هر دو طرف از پیش معین شده بود.

از همان بدو امر، شکاف مابین سازش کاران و کادت ها جنبه ی نمایشی داشت. کورنیلوفیست های لیبرال خود می دانستند که صلاحشان در آن است که چند روزی در سایه باقی بمانند. از این رو در پشت پرده تصمیم گرفته شده بود. قطعاً با موافقت کادت ها. حکومتی ایجاد گردد آن چنان خارج از نیروهای واقعی ملت که ماهیت موقتش مورد تردید احدی قرار نگیرد. به جز کرنسکی، مرکزیت فرمان دهی پنج عضوی شامل ترشچنکو وزیر امور خارجه بود که از برکت ارتباط هایش با دیپلمات های دول متفق تعویض ناپذیر به شمار می رفت؛ هم چنین ورخوفسکی، فرمانده ی حوزه ی نظامی پتروگراد، که برای این مقصود رتبه اش شتاب زده از سرهنگی به ژنرالی ارتقاء داده شده بود؛ دریاسالار و دروسکی که برای این مقصود شتاب زده از زندان آزاد شده بود؛ و سرانجام نیکیتین، منشویک مشکوک، که اندکی بعد از جانب حزب خودش عنصر نامطلوب اعلام گردید و از آن حزب اخراج شد.

کرنسکی پس از چیرگی بر کورنیلوف با دست دیگران، ظاهراً فقط یک هدف داشت و بس. و آن همانا اجرای برنامه ی کورنیلوف بود. آرزوی کورنیلوف آن بود که قدرت فرمانده ی کل قوا را با قدرت رئیس حکومت متحد کند. کرنسکی به این آرزو جامه ی عمل پوشاند. کورنیلوف قصد داشت دیکتاتوری شخصی خود را در پشت یک مرکزیت فرمان دهی پنج نفره پنهان

کند. کرنسکی این نقشه را به اجراء درآورد. کرنسکی چرنوف را، که بورژوازی استعفایش را درخواست کرده بود، از کاخ زمستانی بیرون راند. کرنسکی ژنرال آلكسیف را، که قهرمان حزب کادت و نامزد این حزب برای مقام رئیس الوزرا محسوب می شد، به ریاست ستاد کل فرمان دهی منصوب کرد. یعنی او را عملاً در رأس ارتش نشانده. کرنسکی در فرمان خود خطاب به ارتش و نیروی دریائی، خواستار خاتمه ی مبارزات سیاسی مابین نیروهای مسلح شد. یعنی اعاده ی وضع اولیه را مطالبه کرد. لنین از مخفی گاه خود وضع محافل صدرنشین را با سادگی مفرطی که خاص خود او بود چنین توصیف کرد: "کرنسکی کورنیلوفیستی است که برحسب تصادف با کورنیلوف دعوا کرده است، و حالا به روابط نزدیک خود با سایر کورنیلوفیست ها ادامه می دهد." فقط یک اشکال وجود داشت: پیروزی بر ضدانقلاب بسیار کوبنده تر از آن بود که نقشه های خصوصی کرنسکی اقتضاء می کرد.

مرکزیت فرمان دهی گوچکوف وزیر پیشین جنگ را، که از بانیان توطئه به شمار می رفت، شتاب زده از زندان آزاد کرد. به طور کلی، وزارت دادگستری بر علیه توطئه گران کادت انگشت هم بلند نکرد. در این شرایط، نگاه داشتن بلشویک ها در غل و زنجیر روز به روز دشوارتر می شد. حکومت راه فرار از آن بن بست را پیدا کرد: قرار بر این شد که بدون رفع اتهام، بلشویک ها را وجه الضمان آزاد شوند. شورای پتروگراد و اتحادیه های کارگری "افتخار تهیه ی وجه الضمان برای رهبر ارجمند طبقه ی انقلابی کارگر" را برعهده گرفتند، و در روز چهارم سپتامبر تروتسکی با قرار ناچیز - و اساساً موهوم - سه هزار روبل از زندان آزاد شد. ژنرال دنیکین در کتاب خود موسوم به تاریخ *اعتشاشات روسیه* با لحنی رقت بار نوشته است: "در روز یکم سپتامبر ژنرال

کورنیلوف بازداشت شد، و در روز چهارم سپتامبر برونشتاین- تروتسکی به وسیله ی همان حکومت موقت از زندان آزاد گردید. این دو تاریخ باید در حافظه ی روسیه ثبت شوند." در طی چند روز بعد، آزادی بلشویک های محبوس ادامه یافت. آزادشدگان لحظه ای از وقت خود را به هدر ندادند. توده ها منتظر بودند و استمداد می طلبیدند. حزب به یار و یاور احتیاج داشت.

در روز آزادی تروتسکی، کرنسکی با صدور امریه ای ضمن اذعان به "کمک بسیار مؤثر کمیته ی نظامی به قدرت حکومت،" به این کمیته دستور داد که از آن دم به بعد از هرگونه فعالیتی احتراز کند. حتی *ایزوستیا* اعتراف کرد که نویسنده ی این فرمان درک بسیار ضعیفی از اوضاع نشان داده است. کنفرانس شوراهای بخش های پتروگراد چنین قطع نامه ای به تصویب رساند. "عدم انحلال سازمان های انقلابی، مبارزه با ضدانقلاب"، فشار از سوی رده های پائین چنان شدید بود که کمیته ی سازش کار نظامی- انقلابی تصمیم گرفت به فرمان کرنسکی گردن نهد، و از شعبه های محلی خود درخواست کرد که "نظر به ادامه ی این وضع نگران کننده با همان تحرک و خویشتن داری سابق به کار خود ادامه دهند." کرنسکی این شکست را به سکوت برگزار کرد. کار دیگری از دستش بر نمی آمد.

رئیس قدر قدرت مرکزیت فرمان دهی در هر گام ناگزیر می دید که وضع عوض شده است، که دامنه ی مخالفت با او بالا گرفته است، که لازم است تغییری در اوضاع داده شود- دست کم به حرف. در روز هفتم سپتامبر، ورخوفسکی در مطبوعات اعلام کرد برنامه ای که پیش از شورش کورنیلوف برای بازسازی ارتش تهیه شده، باید عجالتاً کنار گذاشته شود چون "در

شرایط روانی کنونی ارتش، چنین کاری فقط سبب تضعیف هر چه بیشتر روحیه ی ارتش خواهد شد. " وزیر جنگ به نشانه ی آغاز عصر جدید در برابر کمیته ی اجرایی حاضر شد و اعلام کرد: بگوئید نترسند، ژنرال آکسیف رفتنی است، و هم راه با او هر کس که کوچک ترین تماسی با شورش کورنیلوف داشته است. او ادامه داد که اصول سالم را باید به ارتش تزریق کرد منتها "نه با تازیانه و مسلسل، بلکه با تلقین انضباطی درست، برحق و مستحکم." از این حرف ها بوی روزهای بهار انقلاب می آمد. اما ماه سپتامبر فرا رسیده و پانیز در راه بود. آکسیف واقعاً پس از چند روز از کار برکنار شد و جای خود را به ژنرال دوخونین داد. برتری این ژنرال عبارت از آن بود که هیچ کس او را نمی شناخت.

وزارت جنگ و نیروی دریایی در مقابل این امتیازات کمک فوری کمیته ی اجرایی را خواستار شد: افسرها زیر شمشیر داموکلس\* ایستاده اند؛ اوضاع در ناوگان بالتیک از همه جا بدتر است؛ باید ملوان ها را آرام کنید. پس از جروبحث فراوان مطابق معمول قرار بر این شد که هیئتی مرکب از چند تن نماینده به ناوگان اعزام شود. سازش کاران اصرار داشتند که بلشویک ها هم در آن هیئت نماینده داشته باشند، و به ویژه بر مشارکت تروتسکی اصرار می ورزیدند: آنان می گفتند که فقط به این شرط می توان موفقیت این مأموریت را تضمین نمود. تروتسکی اعلام کرد: "ما بر آن نوع هم کاری با حکومت که تزلتلی از آن دفاع می کند، قاطعاً دست رد می گذاریم... حکومت

---

\*- داموکلس، از اساطیر یونان باستان، چاپلوسی که نیک بختی دیونیسیوس، حاکم خودکامه ی سیراکوز را می ستود؛ اما دیونیسیوس برای آن که بی دوامی سعادت فرمان روایان را به داموکلس نشان دهد، او را در ضیافتی زیر شمشیری نشانند که از تار موئی بر فراز سرش آویخته بود- مترجم فارسی.

سیاستی را دنبال می کند که سر تا پا نادرست است، با منافع مردم تضاد دارد، و مردم نظارتی بر آن ندارند. اما هر وقت این سیاست به بن بست می رسد و یا فاجعه می سازد، آنان به دست و پا می افتند تا مشقت رتق و فتق عواقب اجتناب ناپذیر سیاست خود را بر سازمان های انقلابی تحمیل کنند... یکی از وظایف این هیئت، چنان که خود شما بیانش کرده اید، آن است که "نیروهای سیاه" را در ستاد پادگان شناسایی کند. یعنی فتنه گران و جاسوس ها را به بند بکشد... آیا فراموش کرده اید که خود من به استناد ماده ی ۱۰۸ مورد اتهام قرار گرفته ام؟ ... در مبارزه بر علیه بی قانونی ما راه خود را خواهیم رفت... آن هم نه دست در دست دادستان کل و اداره ی ضدجاسوسی، بلکه به عنوان حزبی انقلابی که وظیفه اش ترغیب، سازمان دهی، و آموزش است."

تصمیم به تشکیل "کنفرانس دموکراتیک" در روزهای شورش کورنیلوف گرفته شده بود. وظایف این کنفرانس عبارت بودند از: آشکار ساختن قدرت دموکراسی، دمیدن روح احترام به دموکراسی در کالبد دشمنان چپ و راستش، و سرانجام- نه آن که این آخرین وظیفه ی کنفرانس کمترین وظیفه اش باشد- مهار کردن کرنسکی پراشتیاق. سازش کاران جداً قصد داشتند که تا تشکیل مجلس مؤسسان، حکومت را در برابر نوعی نهاد نیابتی فی البداهه قرار دهند. بورژوازی از پیش به چشم خصومت در این کنفرانس نگریسته بود، چون آن را کوششی در جهت تقویت موقعیتی می دانست که دموکراسی از طریق غلبه بر کورنیلوف مجدداً به دست آورده بود. میلی یوکوف در تاریخ خود می نویسد: "این تدبیر تزلتلی اساساً به مثابه ی تسلیم محض به نقشه های لنین و تروتسکی بود و بس." دقیقاً برعکس: مقصود تزلتلی از این تدبیر همانا فلج

کردن مبارزه ی بلشویک ها برای حکومت شوراهای بود. کنفرانس دموکراتیک در تقابل با کنگره ی شوراهای پایه گذاری شد. سازش کاران می کوشیدند پایگاه تازه ای برای خود بیافرینند، و سعی می کردند با امتزاج تصنعی انواع و اقسام سازمان ها، شوراهای را خفه کنند. دموکرات ها آراء این کنفرانس را به صلاح دید خود قسمت کردند، و راهنمایان در این راه یک اندیشه بیش نبود: تضمین اکثریت مطلق برای خود. سازمان های فرادست به مراتب نمایندگان بیشتری از سازمان های فرودست در آن کنفرانس داشتند. ارگان های خودگردان، از جمله انجمن های غیردموکراتیک شهری، نسبت به شوراهای وزنه ی بسیار سنگین تری را تشکیل می دادند. مسئولان تعاونی ها در نقش خدایان سرنوشت در کنفرانس ظاهر شدند.

تعاونی ها که تا آن زمان در سیاست مکانی از خود نداشتند، نخستین بار در طی روزهای کنفرانس مسکو به صحنه ی سیاست پیش رانده شدند، و از آن پس خود را نماینده ی بیست میلیون عضو خود- و یا ساده تر بگوئیم، نیمی از جمعیت روسیه- وانمود کردند. تعاونی ها از طریق قشر فوقانی روستا ریشه های خود را به عمق خاک روستا دوانده بودند. قشر فوقانی روستا همان اشخاصی تشکیل می دادند که با خلق ی "عادلانه" از اشراف موافق بودند به شرط آن که اراضی خودشان، که اغلب وسیع هم بودند، نه فقط حراست که وسیع تر هم بشوند. رهبران تعاونی ها از میان روشن فکرهای لیبرال- نارودنیک و تا حدودی نیز از میان روشن فکرهای لیبرال- مارکسیست انتخاب می شدند، و اینان همه مابین کادت ها و سازش کاران پلی طبیعی به شمار می رفتند. رهبران تعاونی ها نسبت به بلشویک ها همان احساس نفرتی را داشتند که کولاک نسبت به اجیر کرده ی نافرمانش دارد. پس از آن

که رهبران تعاونی ها نقاب بی طرفی را از چهره ی خویش برداشتند، سازش کاران مشتاقانه دست دوستی به سوی آنان دراز کردند تا خویشتن را در برابر بلشویک ها تقویت کنند. لنین این سرآشپزهای مطبخ دموکراسی را بی رحمانه تخطئه می کرد: "ده سرباز یا کارگر با اعتقاد از هر کارخانه ی عقب افتاده هزار بار بیشتر از صدتن از این نمایندگان... دست چین شده ارزش دارند." تروتسکی در شورای پتروگراد احتجاج کرده بود که مسئولان تعاونی ها همان قدر بیان کننده ی خواست سیاسی دهقان ها هستند که پزشک بیانگر خواست سیاسی بیماران خود است، و یا کارمند پست و تلگراف بیان کننده ی نظریات نامه نویسان است. "مسئولان تعاونی ها باید سازمان دهندگان و بازرگان ها و حساب دارهای خوبی باشند، اما دهقان ها هم مانند کارگران برای دفاع از منافع طبقاتی خود فقط به شوراها اعتماد دارند." به رغم همه ی این حرف ها، تعاونی ها ۱۵۰ کرسی به خود اختصاص دادند و هم راه با انجمن های اصلاح نشده ی شهری و انواع دیگری از سازمان ها، که کشان کشان به معرکه کشانده شده بودند، نمایندگی توده ها را تماماً لوٹ کردند. شورای پتروگراد نام لنین و زینوویف را در فهرست نمایندگانی که برای شرکت در کنفرانس انتخاب کرده بود، گنجانده. حکومت فرمان بازداشت هر دو نماینده را صادر کرد، به قید آن که بازداشت خارج از در ورودی ساختمان صورت بگیرد، و نه در داخل تالار کنفرانس. یقیناً این توافقی بود که بین سازش کاران و کرنسکی به عمل آمده بود. اما این عمل از جانب شورا ترفندی سیاسی بیش نبود: نه لنین و نه زینوویف هیچ کدام قصد نداشتند در کنفرانس حاضر شوند. لنین معتقد بود که بلشویک ها را با کنفرانس کاری نیست.

کنفرانس دموکراتیک درست یک ماه پس از کنفرانس دولتی در روز چهاردهم سپتامبر در سالن تناتر آکساندرینسکی افتتاح شد. اعتبارنامه های ۱۷۷۵ نماینده مورد تأیید قرار گرفت؛ در حدود ۱۲۰۰ تن در روز افتتاح حضور داشتند. لازم به توضیح نیست که بلشویک ها در اقلیت بودند، اما به رغم همه ی دوز و کلک های شیوه ی انتخابات، بلشویک ها گروه قابل توجهی را تشکیل می دادند، مضافاً بر این که در باب برخی از مسائل بیش از ثلث آن مجمع را به گرد خود می کشیدند.

آیا حاضر شدن در برابر کنفرانس "خصوصی" محضی از این قبیل درخور یک حکومت نیرومند هست یا خیر؟ این سوال کاخ زمستانی را به تزلزلی شدید و تناتر آکساندرینسکی را به هیجانی فکورانه دچار ساخت. عاقبت رئیس حکومت تصمیم گرفت در برابر دموکراسی آقتابی شود. شلیاپنیکوف در توصیف ورود کرنسکی می گوید: "با هلله ی حضار رو به رو شد، و آن گاه به سوی هیئت رئیسه رفت تا با کسانی که در پشت میز نشسته بودند دست بدهد. ما (بلشویک ها) نزدیک به یکدیگر نشسته بودیم، و چون نوبت به ما رسید، به هم نگاه کردیم و بین خود قرار گذاشتیم که دست به سوی کرنسکی دراز نکنیم. حرکتی نمایش وار از آن سوی میز- من خود را از برابر دستی که به سویم دراز شده بود پس کشیدم، و کرنسکی همان طور با آن دست دراز شده اش، بی آن که دستی از جانب ما به سویش دراز شود، به آن سر میز رفت!" کورنیلوفیست ها هم از جناح مقابل خوشامد مشابهی به رئیس حکومت گفتند- و به جز بلشویک ها و کورنیلوفیست ها نیروی واقعی دیگری باقی نمانده بود.

کرنسکی که کل موقعیت وادارش کرده بود در خصوص نقش خود در توطئه توضیحی ارائه دهد، بار دیگر بیش از حد بر قدرت بدیهه گویی خود تکیه کرد.

از دهان کرنسکی در رفت که: "من می دانستم آن ها چه می خواهند. پیش از آن که به نزد کورنیلوف بروند، پیش من آمدند و پیشنهاد کردند که من هم همان راه را اختیار کنم." فریادهائی از سوی چپ: "چه کسانی آمدند؟ چه کسانی پیشنهاد کردند؟" کرنسکی وحشت زده از انعکاس کلمات خود، دم درکشید. اما حتی ساده ترین افراد هم دیگر از زمینه ی سیاسی توطئه سر درآورده بودند. پوزش، سازش کار اوکرائینی، پس از مراجعت به کیف در برابر پارلمان رادا چنین گزارش داد: "کرنسکی نتوانست عدم مشارکت خود را در قیام کورنیلوف به اثبات برساند." اما رئیس حکومت در نطق خود ضربه ی سنگین دیگری به خود وارد ساخت، بدین معنی که چون در پاسخ به این عبارات دل آزار: "در لحظه ی خطر همه پیش خواهند آمد و حساب پس خواهند داد،" والخ... شخصی فریاد کشید: "مجازات مرگ را چه می گویی؟" سخن ران تعادل روحی خود را از دست داد و در حالی که همه را، و چه بسا خود را نیز، بهت زده کرده بود، فریاد کشید: "کمی صبر کن. هر وقت یک مجازات مرگ به امضای من، فرمانده ی کل قوا، دیدید، آن وقت به شما اجازه می دهم نفرینم کنید." در این اثناء سرپازی تا کنار سکوی خطابه به پیش آمد و از نزدیک هورا کشید: "تو مایه ی فلاکت این مملکتی!" پس کار به این جا کشیده بود! او، کرنسکی، آماده بود تا جایگاه بلند خویش را فراموش کند، و چون آدمی عادی با کنفرانس به گفت و گو بنشیند. "اما در این جا برخی حرف آدم را درک نمی کنند." پس باید به زبان اقتدار سخن گفت: "هر کس جرئت

دارد... " افسوس که این حرف ها را قبلاً در مسکو هم شنیده بودی، و با همه ی این اوصاف کورنیلوف جرئت کرده بود.

تروتسکی در نطق خود پرسید: "اگر مجازات مرگ ضروری بوده است، پس او، یعنی کرنسکی، چگونه جرئت می کند بگوید که آن را به کار نخواهد برد؟ و اگر برای او امکان دارد به دموکراسی قول بدهد که مجازات مرگ را اعمال نخواهد کرد، پس.. اعاده ی مجازات اعدام عمل سبک مغزانه ای است که از حدود جنایت هم بالاتر است." تمام مجمع این گفته را تصدیق کرد- برخی خاموش، و برخ با های و هوی. دمیانوف، معاون وزیر دادگستری، هم کار و ستایشگر کرنسکی می گوید: "کرنسکی با این اعتراف هم حیثیت خود را بر باد داد و هم حکومت موقت را بی اعتبار کرد."

به جز تلاش هائی که حکومت برای حل مسأله ی موجودیت خود به عمل آورده بود، هیچ یک از وزرا نتوانست کارنامه ی دیگری برای حکومت ارائه دهد. اقدامات اقتصادی؟ دریغ از یک اقدام. سیاست صلح؟ به قول زارودنی، وزیر پیشین دادگستری، که رک گوتر از دیگران بود: "من خبر ندارم که آیا حکومت موقت کاری در این جهت انجام داده است یا خیر. من که چیزی ندیده ام." زارودنی ضمناً چیرت زده شکوه سر داد که: "تمام قدرت به دست یک نفر افتاده است،" و به اشاره ی این مرد وزرا دم به دم عزل و نصب می شوند. تزلتلی هم بی احتیاطی کرد و دنبال این موضوع را گرفت: "اگر نمایندگان دموکراسی در ارتفاعات دچار سرگیجه شده اند، دموکراسی باید خود را ملامت کند." اما تزلتلی خود مظهر مجسم آن دسته از خصائص دموکراسی بود که تمایلات بناپارتیستی را در حکومت پدید آورده بودند. تروتسکی چنین پاسخ داد: "کرنسکی چگونه به موضع فعلی خود رسیده است؟ ضعف و

بی تصمیمی دموکراسی جا را برای کرنسکی باز کرد... من حتی از دهان یک سخن ران در این جا نشنیدم که افتخار ناخواسته ی دفاع از مرکزیت فرمان دهی و یا رئیس این مرکزیت را بر عهده بگیرد... " پس از فرونشستن موج اعتراضان، سخن ران ادامه داد: "متأسفانه باید بگویم نقطه نظری که هم اکنون این چنین توفان آسا به بیان در آمد، حتی یک بار هم به نحوی روشن و عاقلانه از پشت این تریبون بیان نشد. حتی یک سخن ران بر این سکو قرار نگرفت تا به ما بگوید: چرا در باره ی گذشته ی ائتلاف این قدر جروبحث می کنید؟ چرا نگران آینده هستید؟ تا کرنسکی را داریم جای غصه نیست... " اما شیوه ای که بلشویک ها برای مطرح ساختن این مسأله به کار بردند، تقریباً خود به خود تزلزلی را با زارودنی، و هر دو را با کرنسکی، متحد ساخت. میلی یوکوف در این خصوص با باریک بینی خاصی نوشته است: زارودنی می توانست از قدرت خودسرانه ی کرنسکی شکایت داشته باشد؛ تزلزلی می توانست کنایه بزند که حکومت سرگیجه گرفته است. " این ها همه اش حرف بود. " اما وقتی تروتسکی گفت که هیچ کس در آن کنفرانس حاضر نیست آشکارا به دفاع از کرنسکی برخیزد، " آن مجمع فوراً احساس کرد که این حرف از دهان دشمن مشترک خارج شده است. "

این جماعت که محمل قدرت به شمار می رفتند، طوری از قدرت سخن گفتند که انگار از بار و مصیبتی سنگین حرف می زنند. مبارزه برای کسب قدرت؟ پشخونوف وزیر به نمایندگان اندرز داد که: "اکنون قدرت به چیزی تبدیل شده است که همه می کوشند خود را از شرش حفظ کنند. " آیا این نکته حقیقت داشت؟ کورنیلوف که نکوشیده بود خود را از شرش حفظ کند. اما همه آن درس تازه را تقریباً فراموش کرده بودند. تزلزلی بلشویک ها را به باد حمله

گرفت که خود قدرت را نمی خواهند بلکه شوراهای را به سوی قدرت سوق می دهند. دیگران هم دنبال اندیشه ی تزرتلی را گرفتند. بله، بلشویک ها باید قدرت را به دست بگیرند! - اعضای هیئت رئیسه همان طور که دور میز نشسته بودند این جمله را زیر لب تکرار می کردند. آوکسننوف رو به شلیاپنیکوف، که نزدیک او نشسته بود. کرد و گفت: "قدرت را به دست بگیرند، توده ها به دنبالشان خواهند آمد." شلیاپنیکوف با لحنی مشابه در پاسخ همسایه ی خود پیشنهاد کرد که ابتدا قدرت را روی میز هیئت رئیسه بگذارند. منظور از این مبارزه طلبی های نیمه طنزآمیز از بلشویک ها، که هم در حین سخن رانی ها از پشت تریبون و هم در ضمن گفت و گوهای خصوصی در راه روها عنوان می شدند، تا حدی طعنه زنی بود و تا حدی تحقیق و تجسس. حال که این افراد در رأس شورای پتروگراد و شورای مسکو و بسیاری از شوراهای ایالتی قرار گرفته اند، چه می خواهند بکنند؟ آیا واقعاً ممکن است که جرئت به تصرف قدرت کنند؟ باور کردنش دشوار بود. ده روز پیش از نطق مبارزه طلبانه ی تزرتلی، رخ اعلام کرده بود که بهترین راه برای رهائی از شر بلشویزم برای سال های دراز آن است که کشور چند صباحی به رهبران بلشویزم تحویل داده شود. "اما این قهرمان های افسرده ی روز، خود کمترین میلی به تصرف قدرت ندارند... موضع آنان را از هیچ زاویه ای نمی توان جدی گرفت." اگر بخواهیم ارفاق کرده باشیم دست کم باید بگوئیم که این نتیجه گیری غرورآمیز اندکی عجولانه بود.

یکی از امتیازهای بزرگ بلشویک ها- امتیازی که به نظر من تا به حال چنان که باید قدرتش شناخته نشده است- آن بود که دشمنان خود را به نحو احسن درک می کردند، و درون آنان را به راحتی می دیدند. مددکار آنان در

این راه روش ماتریالیستی بود، همان مکتب وضوح و سادگی لنینیزم، و نیز مراقبت پیگیری که خاص افرادی است که تصمیم گرفته اند مبارزه را تا انتها ادامه دهند. از سوی دیگر، لیبرال ها و سازش کاران تصویر بلشویک ها را بنا به میل خود و مقتضیات وقت ترسیم می کردند. طور دیگری هم نمی توانست باشد. احزابی که تکامل تاریخ آینده ای برایشان باقی نگذاشته است، هرگز نمی توانند مستقیماً در سیمای واقعیت بنگرند. درست به همان شکل که بیمار لاعلاج جرئت نمی کند به چهره ی بیماری خود بنگرد.

با این حال، سازش کاران گرچه امکان قیام بلشویک ها را باور نداشتند، از چنین قیامی می ترسیدند. این نکته را کرنسکی بهتر از سایرین بیان کرد. او در حین نطق خود ناگهان فریاد کشید: "اشتباه نکنید. گمان مبرید که وقتی بلشویک ها مرا آزار می دهند، نیروهای دموکراسی مهبیای پشتیبانی از من نیستند. تصور نکنید که من در هوا معلقم. بدانید که اگر دست به عملی بزنید، راه آهن ها از حرکت باز خواهند ایستاد. و آن گاه حمل و نقل محموله ها متوقف خواهد شد..." بخشی از تالار به کف زدن پرداخت، بخشی دیگر شرمآگین خاموش ماند. بلشویک ها قاه قاه خندیدند. بدا به حال دیکتاتوری که ناچار شود استدلال کند که در هوا معلق نیست!

بلشویک ها به این مبارزه طلبی های طعنه آمیز، به این اتهام های بی جربزگی و به این تهدیدهای مضحک، در بیانیه ی خود چنین پاسخ دادند: "حزب ما در راه مبارزه برای کسب قدرت به منظور تحقق بخشیدن به برنامه ی خود، هرگز نخواست است و نمی خواهد قدرت را به رغم اراده ی سازمان یافته ی اکثریت توده های زحمت کش کشور تصرف کند." یعنی: ما قدرت را در مقام حزب اکثریت شورا تصرف خواهیم کرد. آن کلمات درباره ی

"اراده ی سازمان یافته ی توده های زحمتکش" به کنگره ی قریب الوقوع شوراهای اشاره داشت. در همین بیانیه آمده بود که: "فقط آن دسته از تصمیمات و پیشنهادهای کنفرانس کنونی... می توانند به تحقق برسند که به وسیله ی کنگره ی سراسری شوراهای روسیه تأیید شده باشند..."

هنگامی که تروتسکی ضمن خواندن بیانیه ی بلشویک ها به ضرورت تسلیح فوری کارگران رسید، ذکر این نکته فریادهای لاینقطعی را از سوی صفوف اکثریت به دنبال آورد: "برای چه؟ برای چه؟" باز هم همان نغمه ی وحشت و تحریک. برای چه؟ "برای ایجاد سنگری راستین در برابر ضدانقلاب" چنین بود پاسخ سخن ران. اما نه فقط به این دلیل: "من به نام حزبمان و به نام کارگرانی که از این حزب پیروی می کنند، به شما می گویم که کارگران مسلح... در مقابل سپاهیان امپریالیزم با چنان رشادتی از کشور انقلاب دفاع خواهند کرد که تاریخ روسیه هرگز به خود ندیده است..."

تزرلتی این وعده را، که تالار را مشخصاً به دو نیم تقسیم کرده بود، مشتکی لفاظی پوچ توصیف کرد. بعدها، تاریخ ارتش سرخ نشان داد که او بر خطا بوده است.

آن لحظات هیجان زده ای که سران سازش کار بر ائتلاف خود با کادتها دست رد نهاده بودند، اینک فرسنگ ها در پشت سر قرار داشتند: بدون کادتها ائتلاف محال از آب درآمده بود. یقیناً شما از ما نمی خواهید که قدرت را خودمان، دست بگیریم! اسکوبلف در فکر فرو رفته بود که: "ما می توانستیم قدرت را در روز بیست و هفتم فوریه قبضه کنیم، اما... تمام نفوذ خود را به کار بستیم تا عناصر بورژوا را از پریشانی نجات دهیم... و به آن ها کمک کردیم که به قدرت برسند." پس چرا این آقایان نگذاشته بودند

کورنیلوفیست ها، که آن ها هم از پریشانی نجات یافته بودند، قدرت را تصرف کنند؟ تزلزلی توضیح می داد که: یک حکومت تماماً بورژوا هنوز ممکن نیست، چنین حکومتی جنگ داخلی را به دنبال خواهد داشت. درهم شکستن کورنیلوف از این رو لازم بوده است که او نتواند با ماجراجویی خود مانع از به قدرت رسیدن بورژوازی از طریق یک سلسله مراحل متوالی شود. "حال که دموکراسی انقلابی پیروز از آب درآمده است، زمان به ویژه برای ائتلاف مساعد است."

برکنهایم، رهبر تعاونی ها، فلسفه ی سیاسی تعاونی ها را چنین بیان کرد: "صرف نظر از خواسته ی ما، قدرت به طبقه ی بورژوا تعلق خواهد گرفت." مینور، انقلابی کهنه کار نارودنیک، ملتسمانه از کنفرانس تقاضا کرد که یک دل و یک صدا به نفع ائتلاف تصمیم بگیرد. و گرنه "چرا خود را فریب دهیم؟ و گرنه قتل عام می کنیم..." "صفوف چپ فریاد کشیدند: "چه کسی را؟" مینور در میان سکوتی مشنوم پاسخ داد: "یکدیگر را قتل عام می کنیم." اما در حقیقت امر، آن چه در نظر کادت ها ائتلاف حکومت را ضروری ساخته بود، همانا مبارزه بر علیه "اوباش گری آنارشیستی" بلشویک ها بود و بس. همان طور که میلی یوکوف با صراحت تمام توضیح داد: "جوهر طرح ائتلاف را لزوم همین مبارزه تشکیل می دهد." در همان حال که مینور امیدوار بود ائتلاف مانع از آن شود که سازش کاران و بلشویک ها یکدیگر را قتل عام کنند، میلی یوکوف برعکس جداً امیدوار بود که نیروهای متحد سازش کاران و کادت ها قتل عام بلشویک ها را ممکن گرداند.

در خلال مباحثه پیرامون ائتلاف، ریازانوف سرمقاله ی روزنامه ی رخ را در روز بیست و نهم اوت، که میلی یوکوف در لحظه ی آخر از روزنامه حذفش

کرده و جایش را سفید باقی گذارده بود، قرانت کرد: "آری، ما بی وا همه اعلام می کنیم که ژنرال کورنیلوف همان مقاصد را دنبال می کرد که به عقیده ی ما برای نجات میهن ضروری اند." قرانت این سرمقاله جنجال به پا کرد. یک نفر از سوی چپ فریاد کشید: "آره جان تو، نجاتش خواهند داد!" اما کادت ها مدافعان خود را پیدا کردند: هر چه باشد این سرمقاله که به چاپ نرسیده بود! از این گذشته، همه ی کادت ها که هوادار کورنیلوف نبودند، باید بین گناه کار و معصوم فرق گذاشت.

تروتسکی چنین جواب داد: "می گویند که نباید تمام حزب کادت را به شرکت در شورش کورنیلوف متهم کنیم. زنامنسکی برای چندمین بار به ما بلشویک ها در این جا گفته است که: وقتی تمام حزب شما را مسنول جنبش سوم تا پنجم ژوئیه دانستیم، شما اعتراض کردید؛ حال شما آن اشتباه را تکرار نکنید." اما به نظر من در این قیاس اندکی بی دقتی شده است. وقتی بلشویک ها را متهم به برپا کردن جنبش سوم تا پنجم ژوئیه کردند، مسأله بر سر دعوت از آنان برای مشارکت در هیئت دولت نبود، بلکه مسأله بر سر فراخواندن آنان به درون زندان ها دور می زد. من مطمئنم که زارودنی (وزیر دادگستری) وجود این تفاوت را انکار نخواهد کرد. حالا ما هم می گوییم: اگر می خواهید کادت ها را به جرم مشارکت در شورش کورنیلوف به زندان بنیدازید، همه را به یک چوب نرانید، بلکه از فرد فرد کادت ها بازپرسی همه جانبه به عمل آورید (خنده؛ صدائی از میان حضار: آفرین!) وقتی مسأله بر سر شرکت دادن حزب کادت در هیئت دولت دور می زند، عامل تعیین کننده این نیست که این یا آن کادت در پشت پرده با کورنیلوف در تماس بوده است. این نیست که ماکلاکوف در پشت دستگاہ تلگراف نشسته بود و در همان حال

ساوینکوف با کورنیلوف مذاکره می کرد. این هم نیست که رودیچف به دن رفت تا با کالدین به مذاکرات سیاسی بپردازد. اساس مطلب هیچ کدام از این نکات نیست؛ اساسش آن است که تمام مطبوعات بورژوا یا مقدم کورنیلوف را گرامی داشتند و یا محتاطانه خاموش ماندند و منتظر پیروزی او شدند... به این دلیل است که من به شما می گویم که شریکی برای ائتلاف ندارید!" روز بعد، شیشکین ملوان، نماینده ی هلزینگفورز و سویبورگ، در همین خصوص موجزتر و کنایه آمیزتر سخن گفت: "در میان ملوان های ناوگان بالتیک و پادگان فنلاند، دولت ائتلافی نه از اعتماد برخوردار خواهد بود و نه از حمایت... ملوان ها بر علیه ایجاد دولت ائتلافی پرچم نبرد برافراشته اند!" استدلال های منطقی مؤثر واقع نشده بودند، از این رو شیشکین ملوان منطق توپ های دریائی را به کار گرفت. ملوان های دیگری که در برابر درب ورودی تالار به نگهبانی مشغول بودند از ته قلب شیشکین را حمایت کردند. بوخارین بعداً روایت کرد که چگونه "ملوان هائی که برای دفاع از کنفرانس دموکراتیک در برابر ما بلشویک ها به وسیله ی کرنسکی به کار گمارده شده بودند، رو به تروتسکی کردند و در حالی که سرنیزه های خود را تکان می دادند از او پرسیدند: پس این ها را کی به کار اندازیم؟" این صرفاً تکرار همان سوآلی بود که ملوان های اورورا ضمن ملاقات با تروتسکی در زندان کرسنتی از او کرده بودند. اما اینک لحظه ی عمل نزدیک شده بود.

اگر ریزه کاری ها را نادیده بگیریم، به آسانی می توانیم سه دسته بندی مشخص را در کنفرانس دموکراتیک باز شناسیم: میانه ی وسیع اما بی ثباتی که جرئت به تصرف قدرت نمی کند، با ائتلاف موافق است، اما کادت ها را نمی خواهد؛ جناح راست ضعیفی که بی قید و شرط طرف دار کرنسکی و

انتلاف با بورژوازی است؛ جناح چپی که دو برابر جناح راست قدرتمند است و خواستار حکومت شوراهای و یا یک حکومت سوسیالیستی است. در جلسه ی نمایندگان شوراهای در کنفرانس دموکراتیک، تروتسکی در دفاع از انتقال قدرت به شوراهای سخن گفت و مارتوف از یک دولت متجانس سوسیالیستی طرف داری کرد. پیشنهاد اول ۸۶ رأی به خود اختصاص داد، پیشنهاد دوم ۹۷ رأی. در آن لحظه فقط در حدود نیمی از شوراهای کارگران و سربازان رسماً در کنترل بلشویک ها بودند؛ نیم دیگر مابین بلشویک ها و سازش کاران دودلی می کردند. اما بلشویک ها به نام شوراهای قدرتمند بزرگ ترین مراکز صنعتی و فرهنگی کشور سخن می گفتند. آنان در شوراهای به درجات قوی تر بودند تا در آن کنفرانس، و در میان طبقه ی کارگر و ارتش به مراتب قوی تر بودند تا در شوراهای. به علاوه، شوراهای عقب مانده به سرعت خود را به شوراهای پیشرو می رساندند.

در کنفرانس دموکراتیک ۷۶۶ نماینده بر علیه و ۶۸۸ نماینده بر له انتلاف رأی دادند، ۳۸ تن هم اصلاً رأی ندادند. دو اردو تقریباً با هم مساوی بودند. اصلاحیه ای دائر بر حذف کادتها اکثریت آراء را به دست آورد: ۵۹۵ رأی موافق در برابر ۴۹۳ رأی مخالف و ۷۲ رأی ممتنع. اما حذف کادتها طرح انتلاف را به کلی بی معنا کرده بود. به این دلیل قطع نامه ی کلی انتلاف با اکثریت ۸۱۳ رأی رد شد. این ۸۱۳ تن همان دو جناح افراطی، یعنی هواداران دو آتشه و دشمنان آشتی ناپذیر انتلاف، بودند که بر علیه میانه، که اکنون به ۱۳۳ رأی کاهش یافته بود، با یکدیگر متحد شده بودند. ۸۰ تن هم به این قطع نامه رأی ممتنع دادند. این متحدترین رأی گیری موجود به شمار می رفت، اما این رأی گیری هم به اندازه ی طرح انتلاف با کادتها

که مورد تخطئه ی این رأی گیری واقع شده بود، اندک بهره ای از معنا نداشت.

همان طور که میلی یوکوف به درستی دریافته بود: "کنفرانس در خصوص مسائل اساسی... بی تصمیم و بی ضابطه باقی ماند."

برای رهبران چه کاری باقی مانده بود؟ پایداری خواست "دموکراسی" ای که خواست آنان را لگدمال کرده بود. هیئت رئیسه ای مرکب از نمایندگان احزاب و گروه های جداگانه تشکیل شد تا بر سر مسأله ای که قبلاً به وسیله ی مجمع عمومی فیصله یافته بود، دوباره تصمیم بگیرد. نتیجه: ۵۰ رأی بر له ائتلاف، ۶۰ رأی بر علیه. حال به نظر می رسید که همه چیز روشن شده است. همین هیئت رئیسه ی بزرگ شده به این مسأله که آیا حکومت باید در برابر ارگان دائمی کنفرانس دموکراتیک مسئول باشد یا خیر، یک پارچه جواب مثبت داد. آن گاه ۵۶ دست موافق در برابر ۴۸ دست مخالف و ۱۰ دست ممتنع رأی دادند که نمایندگان بورژوازی به این ارگان اضافه شوند. سپس کرنسکی به صحنه آمد و اعلام کرد که حاضر نیست در یک حکومت تماماً سوسیالیست شرکت کند. بعد از آن، تنها کار باقی مانده آن بود که کنفرانس نامیمون را به خانه فرستند، و جایش را به سازمان هائی دهند که در آن ها هواداران ائتلاف بی قید و شرط در اکثریت باشند. برای رسیدن به این هدف مطلوب فقط کافی بود قواعد چهار عمل اصلی را بدانی. تزرتلی به نام هیئت رئیسه قطع نامه ای در کنفرانس عنوان کرد دائر بر این که این سازمان نیابتی تشکیل شده بود تا "در ایجاد یک حکومت هم کاری کند،" و حکومت ناچار است "این سازمان را به رسمیت بشناسد." بدین سان رویای مهارکردن کرنسکی در پرونده بایگانی شد. قرار بر این شد که "شورای آتی جمهوری"، یا "پیش-

پارلمان"، پس از در بر گرفتن تعداد متناسبی از نمایندگان بورژوازی، وظیفه ی صحنه گذاردن بر یک حکومت ائتلافی با کادت ها را برعهده بگیرد. قطع نامه ی تزرتملی درست در قطب مخالف خواسته ی کنفرانس و تصمیم اخیر هیئت رئیسه قرار داشت، اما گسیختگی و انحطاط و سرافکندگی موجود چنان شدید بود که آن مجمع شکست جزئاً استتار شده ای را که به او ارائه داده شد، با ۸۲۹ رأی موافق در برابر ۱۰۶ رأی مخالف و ۶۹ رأی ممتنع به تصویب رساند. روزنامه ی بلشویک ها در این خصوص نوشت: "گیریم که شما، آقایان سازش کاران و کادت ها، عجالتاً فاتح شده باشید. بازی خود را ادامه دهید. آزمون تازه ی خود را به اجراء در آورید. ولی ما التزام می دهیم که این آخرین بازی شماست."

استانکویچ می گوید: "کنفرانس دموکراتیک با سستی خارق العاده ی افکارش حتی بانیان خود را متحیر ساخت." در میان احزاب سازش کار- "آشفتگی محض"؛ در اردوی راست، یعنی در دوائر بورژوا- "قیل و قال و مهمه، افتراهانی که نجواکنان دهان به دهان می گشتند، فرسایش بطنی و اسپین بقایای اقتدار حکومت...؛ و فقط در اردوی چپ، انسجام روحیه ها و نیروها." این سخنان را یکی از مخالفان بر زبان رانده است. این شهادت دشمنی است که بار دیگر در اکتبر بلشویک ها را به گلوله می بندد. این رژه ی دموکراسی در پتروگراد برای سازش کاران همان نتیجه ای را دربر داشت که رژه ی وحدت ملی در مسکو برای کرنسکی دربر داشته بود- اعتراضی علنی به ورشکستگی، و نمایشی از واماندگی سیاسی. منتها کنفرانس دولتی به شورش کورنیلوف توش و توان بخشیده بود، حال آن که کنفرانس دموکراتیک مآلاً راه را برای قیام بلشویک ها هموار کرد.

کنفرانس پیش از تعطیل کردن کار خود، از میان اعضای خود سازمانی دائمی مرکب از ۱۵ درصد از اعضای هر یک از گروه های شرکت کننده -روی هم در حدود ۳۵۰ نماینده- تأسیس کرد. قرار بر این شد که سازمان های طبقات متمکن علاوه بر این ۱۵ درصد، ۱۲۰ کرسی اضافی در اختیار داشته باشند. حکومت به نام خود ۲۰ کرسی به قزاق ها اختصاص داد. قرار شد که همه ی اینان در مجموع "شورای جمهوری" یا "پیش- پارلمان" را تشکیل دهند، و این پیش- پارلمان تا تشکیل مجلس مؤسسان نمایندگی ملت را بر عهده بگیرد.

تعیین موضعی که بلشویک ها می باید نسبت به شورای جمهوری اتخاذ کنند، فوراً به مسأله ی تاکتیکی حادی برای آنان تبدیل شد. آیا باید در آن شرکت کنند یا خیر؟ تحریم نهادهای پارلمانی از طرف آنارشیست ها و نیمه آنارشیست ها زانیده ی آن است که اینان نمی خواهند ضعف خود را به آزمون توده ها واگذارند، و بدین وسیله می کوشند تا تکبر منفعلانه ی خود را، که برای هیچ کس آبی از آن گرم نمی شود، حفظ کنند. حزب انقلابی فقط در صورتی می تواند به پارلمان پشت کند که واژگون کردن رژیم موجود را وظیفه ی بلافصل خویش ساخته باشد. در طی سال های مابین دو انقلاب، لنین در مسأله ی پارلمانتاریزم انقلابی سخت تعمق کرده بود.

حتی پارلمانی که بر اساس محدودترین حقوق رأی دهندگی بنا شده باشد ممکن است- و در تاریخ بارها این اتفاق افتاده است- مبین تناسب نیروهای واقعی طبقات بشود. مثلاً دوماهای دولتی پس از انقلاب شکست خورده ی ۱۹۰۷-۱۹۰۵ چنین ماهیتی داشتند. تحریم چنین پارلمانی هائی به مثابه ی تحریم تناسب واقعی نیروهاست، حال آن که به جای تحریم تناسب نیروها

باید سعی در تغییر این تناسب به نفع انقلاب نمود. اما پیش- پارلمان تزرنتلی و کرنسکی هیچ گونه مناسبی با تناسب نیروها نداشت. این پیش- پارلمان زانیده ی عجز و دغلبازی دوائر صدرنشین بود- و زانیده ی اعتقاد صوفیانه ی آنان به نهادهای رسمی، و صورت پرستی شان، و امیدشان به مسلط ساختن این صورت پرستی به دشمنی بس نیرومند و منضبط ساختن آن دشمن از این راه.

برای آن که بتوان انقلاب را با شانه های آویزان و کمر خم شده، تسلیم و سربه راه در زیر یوغ پیش- پارلمان قرار داد، ابتدا لازم بود که انقلاب درهم شکسته شود، و یا دست کم شکستی جدی بر او وارد آید. اما در واقعیت امر، پیشاهنگان بورژوازی همین سه هفته پیش دست خوش شکست شده بودند. و انقلاب از آن شکست توش و توان گرفته، و به جای جمهوری بورژوانی، جمهوری کارگران و دهقانان را هدف خویش ساخته بود. حال که انقلاب قدرت خویش را در شوراها مستمراً اشاعه می داد، دیگر چه دلیلی داشت که به زیر یوغ پیش- پارلمان بخزد؟

در روز بیستم سپتامبر، کمیته ی مرکزی بلشویک ها کنفرانسی مرکب از نمایندگان بلشویک در کنفرانس دموکراتیک، و اعضای کمیته ی مرکزی و کمیته ی پتروگراد، تشکیل داد. تروتسکی در مقام سخن گوی کمیته ی مرکزی شعار تحریم پیش- پارلمان را عنوان کرد. برخی از اعضاء (کامنف، رایکوف، ریازانوف) با این پیشنهاد صریحاً مخالفت و برخی دیگر (سوردلوف، یوفه، استالین) از آن حمایت کردند. کمیته ی مرکزی چون بر سر این مسأله دچار تفرقه شده بود، ناگزیر به رغم اساس نامه و سنن حزب، حل و فصل مسأله را به تصمیم کنفرانس واگذار کرد. دو سخن گو، تروتسکی و رایکوف، به عنوان

پرچمدارهای نظریات مخالف بر سکوی خطابه رفتند. ممکن است به نظر برسد، و در نظر اکثریت حضار هم چنین می نمود، که این مناقشه ی داغ ماهیتی صرفاً تاکتیکی داشت. در حقیقت امر، این مجادله از یک سو اختلافات آوریل را احیاء کرد و از سوی دیگر سرآغاز اختلافات اکتبر شد. مسأله از این قرار بود که آیا حزب باید وظایف خود را بر تکامل جمهوری بورژوائی منطبق بسازد، و یا آن که تسخیر قدرت را هدف خویشتن قرار دهد؟ این کنفرانس با ۷۷ رأی در برابر ۵۰ رأی شعار تحریم را مردود شناخت. در روز بیست و دوم سپتامبر، ریزانوف با خشنودی تمام به نام حزب در کنفرانس دموکراتیک اعلام کرد که بلشویک ها نمایندگان خود را به پیش- پارلمان می فرستند تا "در این دژ نوبنای سازش کاری هر تلاشی را برای ائتلاف با بورژوازی افشاء کنند." این گفته لحنی بسیار رادیکال داشت، اما در واقعیت امر فقط به معنای جایگزین کردن سیاست افشاگری به جای سیاست عمل انقلابی بود و بس.

تزه‌های آوریل لنین از سوی تمامی حزب جذب شده بود؛ اما هر مسأله ی بزرگی که مطرح می شد، نگرش های ماه مارس از قفای اعضای حزب برمی جوشید. این نگرش ها در میان لایه های فوقانی حزب بسیار قوی بودند، زیرا این لایه ها در بسیاری از نقاط کشور همان تازگی از منشویک ها جدا شده بودند. لنین فقط پس از وقوع این مناقشه توانست در آن شرکت کند. او در روز بیست و سوم سپتامبر چنین نوشت: "ما باید پیش- پارلمان را تحریم کنیم. ما باید به درون شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان برویم، به اتحادیه های کارگری برویم، به طور کلی به نزد توده ها برویم. ما باید آنان را به مبارزه فرا بخوانیم. باید شعار درست و روشنی به دست آنان

بدهیم: بیرون راندن دار و دسته ی بناپارتیستی کرنسکی و پیش- پارلمان قلابی شان... منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها حتی پس از قضیه ی کورنیلوف پیشنهاد سازش با ما نپذیرفتند... بی رحمانه بر علیه شان مبارزه کنید! بی رحمانه از همه ی سازمان های انقلابی اخراجشان کنید!... تروتسکی از تحریم جانب داری کرده است. آفرین بر رفیق تروتسکی! تحریم گری در میان بلشویک هایی که در کنفرانس دموکراتیک حضور داشتند، با شکست مواجه شده است. پاینده باد تحریم!"

این مسأله هر چه در لایه های حزب عمیق تر فرو می رفت، تناسب نیروها به همان نسبت بیشتر به نفع تحریم تغییر می یافت. تقریباً همه ی سازمان های محلی حزب به اکثریت و اقلیت تقسیم شدند. مثلاً در کمیته ی کیف، طرف داران تحریم، به رهبری افجنیا بوش، اقلیت کوچکی را تشکیل می دادند. اما فقط چند روز بعد، در کنفرانس عمومی شهر، قطع نامه ای در جهت تحریم با اکثریت قاطع به تصویب رسید. در آن قطع نامه آمده بود: "اتلاف وقت از طریق وراجی و ترویج توهمات بی فایده است." بدین سان حزب اشتباه رهبران خود را تصحیح کرد.

در طی این مدت کرنسکی، که تظاهر به دموکراسی را یک سر کنار گذارده بود، با تمام قوا می کوشید تا به کادت ها نشان دهد قوی پنجه است. او در روز هجدهم سپتامبر، با صدور فرمان نامترقبه ای کمیته ی مرکزی ناوگان را منحل اعلام کرد. ملوان ها پاسخ دادند: "فرمان انحلال سنترفولوت چون غیرقانونی است، نباید به اجراء درآید. ما لغو فوری این فرمان را خواستاریم." کمیته ی اجرایی در این قضیه مداخله کرد، و بهانه ای در اختیار کرنسکی گذاشت تا او بتواند فرمان خود را سه روز بعد لغو کند. در تاشکند، شورا که

اکثریتش را سوسیال رولوسیونرها تشکیل می دادند، قدرت را تصرف و مقامات پیشین را از کار برکنار کرده بود. کرنسکی برای ژنرالی که به سرکوب تاشکند اعزام شده بود، تلگرافی بدین مضمون ارسال کرد: "با طاعیان به هیچ وجه مذاکره نکنید... ضروری است که قاطع ترین اقدامات ممکن را به عمل آورید." نیروهای نظامی شهر را اشغال و نمایندگان قدرت شورانی را بازداشت کردند. بلافاصله اعتصاب عمومی با مشارکت چهل اتحادیه ی کارگری درگرفت. تا یک هفته هیچ نشریه ای منتشر نمی شد، و پادگان به خروش افتاده بود. بدین شکل حکومت با دویدن در پس شیخ نظم و قانون، تخم هرج و مرج بوروکراتیک را می پراکند.

در همان روزی که کنفرانس برعلیه ائتلاف با کادت ها تصمیم گرفته بود، کمیته ی مرکزی حزب کادت به کونووالوف و کیشکین توصیه کرده بود که پیشنهاد کرنسکی را در خصوص مشارکتشان در هیئت دولت بپذیرد. در افواه شایع بود که کارگردان آن ائتلاف بوکائن است. منتها این گفته را نباید به معنای اخصش درک کرد. اگر شخص بوکائن کارگردان آن ائتلاف نبود، دست کم سایه اش این نقش را برعهده داشت: لازم بود حکومتی پدید بیاید که مورد قبول متفقین باشد. کارخانه دارها و بانک دارهای مسکو گستاخ شده بودند. آنان قیمت خود را بالا برده و اتمام حجت کرده بودند. کنفرانس دموکراتیک به رأی گیری سپری شد، به این پندار که آرائش واقعاً حائز اهمیت است. در حقیقت امر، در جلسه ی مشترک برخی از اعضای حکومت با نمایندگان احزاب ائتلافی، بر سر این مسأله در کاخ زمستانی تصمیمات لازم گرفته شده بود. کادت ها صریح اللحن ترین کورنیلوفیست های خود را به این جلسه فرستاده بودند. همه هم صدا با هم یکدیگر را به ضرورت وحدت متقاعد

می کردند. تزرلتی، این مبتذل گوی خستگی ناپذیر، کشف کرد که مانع اصلی در راه توافق "تا به حال عبارت از بی اعتمادی متقابل بوده است... باید این بی اعتمادی را مرتفع کرد." ترشچنکو، وزیر امور خارجه، پس از یک رشته محاسبات شخصی گزارش داد که از ۱۹۷ روز موجودیت حکومت انقلابی، ۵۶ روزش در بحران گذشته است. اما تصریح نکرد که مابقی روزها به چه حال گذشته است.

حتی پیش از آن که کنفرانس دموکراتیک در تعارض مستقیم با مقاصد خود فرصت هضم قطع نامه ی تزرلتی را بیابد، خبرنگاران روزنامه های انگلیسی و آمریکایی به کشورهای خود خبر داده بودند که انتلاف با کادت ها تضمین شده است، و با اطمینان تمام اسامی وزرای جدید را هم ارسال کرده بودند. "انجمن دولت مردان در مسکو" نیز به سهم خود به رهبری دوست دیرینمان رودزیانکو، به عضو خود ترتیاکوف که به مشارکت در حکومت دعوت شده بود، تبریک و تهنیت فرستاد. در روز نهم اوت همین آقایان به کورنیلوف تلگراف زده بودند که: "در این لحظات خطرناک و در این آزمون دشوار، تمام روسیه ی اندیشمند چشم امید و ایمان به شما دوخته است."

کرنسکی با تکبر فراوان به این شرط به موجودیت پیش- پارلمان رضایت داد که "سازمان دهی قدرت و انتصاب اعضای حکومت تماماً در دست حکومت موقت متمرکز باشد." این شرط تحقیرآمیز را کادت ها تحمیل کرده بودند. بدیهی است بورژوازی می دانست که ترکیب مجلس مؤسسان نسبت به ترکیب پیش - پارلمان به مراتب کمتر در جهت منافع او خواهد بود. به قول میلی یوکوف: "انتخابات مجلس مؤسسان فقط می تواند نتایجی تصادفی، و چه بسا فاجعه آمیز، داشته باشد." اگر با همه ی این احوال، حزب کادت- که چندی

بیشتر کوشیده بود حکومت را تابع دومای تزاری بسازد. ابدأ حاضر نبود اختیارات قانون گذاری پیش- پارلمان را به رسمیت بشناسد، بی شک دلیلش آن بود که هنوز امید داشت بتواند مجلس مؤسسان را نابود کند.

میلی یوکوف شق های ممکن را چنین توصیف می کرد: "یا کورنیلوف یا لنین." لنین هم به سهم خود چنین نوشت: "یا حکومت شوراها یا کورنیلوفیزم. مسیر میانه ای وجود ندارد." از این بابت ارزیابی لنین و میلی یوکوف از اوضاع برهم منطبق بود- این انطباق برحسب تصادف پدید نیامده بود. این دوتن، برخلاف لفاظان قهار سازش کار، نمایندگان جدی طبقات بنیادی جامعه بودند. بنا به گفته ی میلی یوکوف کنفرانس دولتی مسکو به وضوح نشان داده بود که "کشور به دو اردو تقسیم شده است. که ما بینشان هیچ آشتی یا توافقی نمی تواند صورت بگیرد." اما در مواردی که دو اردوی اجتماعی نتواند به توافق برسند. مسأله ی را فقط با جنگ داخلی می توان حل کرد.

با این حال، نه کادت ها و نه بلشویک ها شعار مجلس مؤسسان را پس نگرفتند. این شعار به عنوان آخرین دادگاه استیناف بر علیه اصلاحات فوری اجتماعی، بر علیه شوراها و بر علیه انقلاب مورد نیاز کادت ها بود. بورژوازی سایه ای را که دموکراسی به شکل مجلس مؤسسان جلوتر از خود به زمین انداخته بود بر علیه دموکراسی حی و حاضر به کار گرفته بود. بورژوازی فقط پس از قلع و قمع بلشویک ها می توانست مجلس مؤسسان را علناً تخطئه کند. اما هنوز خیلی مانده بود به آن جا برسند. در این مرحله ی خاص کادت ها می کوشیدند استقلال حکومت را از سازمان هائی که با توده ها پیوند داشتند

تضمین کنند، تا بعداً بتوانند حکومت را به نحوی مطمئن تر و کامل تر تابع خویش سازند.

اما بلشویک ها هم هر چند نمی خواستند در جاده دموکراسی صوری مفری بیابند، هنوز طرح مجلس مؤسسان را مردود نمی شمردند. به علاوه، آنان نمی توانستند بدون چشم پوشی از واقع بینی انقلابی چنین کاری کنند. این که آیا سیر بعدی حوادث می توانست شرایط لازم را برای پیروزی کامل طبقه ی کارگر فراهم آورد یا خیر، به طور حتم و یقین قابل پیش بینی نبود. درست به همان شکل که بلشویک ها از شوراهای سازش کار و شهرداری های دموکراتیک در برابر کورنیلوف دفاع کرده بودند، اینک نیز آماده بودند تا از مجلس مؤسسان در برابر سوءنیت های بورژوازی دفاع کنند.

بحران سی روزه سرانجام به ایجاد یک حکومت جدید منجر شد. در این میان نقش اصلی را، پس از کرنسکی، کونووالوف کارخانه دار ثروتمند مسکوئی بازی کرد. او در اوائل انقلاب مخارج روزنامه ی گورکی را تأمین کرده، بعداً به عضویت نخستین حکومت ائتلافی درآمده، بعد از نخستین کنگره ی شوراها به نشانه ی اعتراض استعفاء داده، در روزهایی که زمان برای قضیه ی کورنیلوف مساعد شده بود وارد حزب کادت شده، و اینک در مقام قائم مقام و وزیر بازرگانی و صنعت به حکومت بازگشته بود. هم راه با کونووالوف، کرسی های وزارت را اشخاصی اشغال کردند از قبیل ترتیاکوف، رئیس کمیته ی بازار بورس مسکو، و اسمیرنوف، رئیس کمیته ی صنعتی-نظامی میکو. ترشچنکو، صاحب کارخانه جات قند کیف، هم چنان در مقام وزیر امور خارجه باقی ماند. سایر وزرا- از جمله وزرای سوسیالیست- خصوصیات بارزی نداشتند، اما برای هم نوانی با دیگران کاملاً آماده بودند. متفقین هم از

این حکومت رضایت کامل داشتند، چون نابوکوف، دبلیومات پیر، در مقام سفیر روسیه در لندن ابقاء شد؛ ماکلاکوف کادت، یار کورنیلوف و ساوینکوف، به عنوان سفیر کبیر به پاریس رفت؛ و افرموف "مترقی" هم به برن فرستاده شد. بدین سان مبارزه برای صلح دموکراتیک به دست های قابل اعتمادی سپرده شد. بیانیه ی حکومت جدید تعریض غیظ آلودی بود به بیانیه ی دموکراسی در مسکو، اما معنای این ائتلاف نه در برنامه ی اصلاحاتش، بلکه در تلاشش برای به فرجام رساندن قضیه ی روزهای ژوئیه نهفته بود: که عبارت باشد از گردن زدن انقلاب از طریق قلع و قمع بلشویک ها. اما در این جا روزنامه ی رابوچی پوت (راه کارگر)، یکی از مظاهر تناسخ پراودا، گستاخانه به شرکاء یادآوری کرد که: "شما فراموش کرده اید که بلشویک ها اکنون همانا شورای نمایندگان کارگران و سربازان هستند." این یادآوری نمک بر زخم شرکاء پاشید. همان طور که میلی یوکوف تشخیص داده است: "سؤال سرنوشت ساز مطرح شده بود: آیا برای اعلام جنگ به بلشویک ها دیر نشده است؟"

و واقعاً هم دیر شده بود. در همان روزی که حکومت جدید با شش وزیر بورژوا و ده وزیر نیمه سوسیالیست تشکیل شده بود، شورای پتروگراد هم کمیته ی اجرایی تازه ای تشکیل داد. این کمیته ی تازه مرکب از سیزده تن بلشویک، شش سوسیال رولوسیونر، و سه منشویک بود. شورا از ائتلاف حکومت با قطع نامه ای استقبال کرد که به وسیله ی تروتسکی، رئیس شورا، تهیه شده بود. "حکومت جدید... به عنوان حکومت جنگ داخلی در تاریخ انقلاب ثبت خواهد شد... دموکراسی انقلابی در مقابل خبر تشکیل حکومت فقط یک پاسخ دارد و بس: استعفاء بدهید! کنگره ی سراسری شوراهای روسیه با

اتکاء بر این صدای یک پارچه ی دموکراسی راستین، حکومت انقلابی اصیلی ایجاد خواهد کرد." دشمن کوشید در این قطع نامه فقط یک رأی عادی عدم اعتماد ببیند. غافل از این که با برنامه ی انقلاب طرف بود. برای تحقق آن برنامه دقیقاً یک ماه لازم بود و بس.

منحنی صنعت به سرعت پائین می آمد. حکومت، کمیته ی مرکزی اجرائی، و طولی نکشید که پیش- پارلمان تازه تأسیس نیز، واقعیات و عوارض انحطاط را چون حربه ای بر علیه هرج و مرج و بلشویک ها و انقلاب به کار گرفتند. اما خود آنان حتی شبجی از یک برنامه ی صنعتی هم در اختیار نداشتند. سازمانی که به وسیله ی حکومت برای سر و سامان بخشیدن به صنایع تشکیل شده بود، حتی یک گام جدی هم برنداشت. سرمایه دارها کارخانه ها را تعطیل می کردند؛ حرکت قطارهای راه آهن به علت کمبود زغال سنگ روز به روز کاهش می یافت؛ نیروگاه های برق در شهرها فرو می مردند؛ مطبوعات با فریاد و فغان از فاجعه سخن می گفتند؛ قیمت ها دم به دم صعود می کردند؛ کارگران به رغم هشدارهای احزاب و شوراهای اتحادیه های کارگری قشر به قشر دست به اعتصاب می زدند. فقط آن دسته از لایه های طبقه ی کارگر وارد معارضات اعتصابی نمی شدند که آگاهانه به سوی انقلاب پیش می رفتند. شاید آرام ترین شهر در این میان پتروگراد بود.

حکومت با بی توجهی به توده ها، بی اعتنائی سبک مغزانه به نیازهای مردم، و با لفاظی های بی شرمانه در پاسخ به اعتراض ها و فریادهای استیصال، همه را بر علیه خود به پا می خیزاند. تو گونی حکومت تعمداً معارضه می جست. کارگران و کارمندان راه آهن تقریباً از همان انقلاب فوریه به بعد تقاضای اضافه دستمزد کرده بودند. کمیسیون پشت کمیسیون تشکیل

شده و هیچ کس جواب درستی نداده بود، و اینک کارگران راه آهن از این بلاتکلیفی عصبی بودند. سازش کاران آنان را آرام کرده و ویکژل از حرکت بازشان داشته بود. اما در روز بیست و چهارم سپتامبر، زمان انفجار فرا رسید. فقط پس از انفجار چشم های حکومت بر اوضاع باز شد. امتیازاتی چند به کارگران راه آهن داده شد، و در روز بیست و هفتم سپتامبر اعتصاب، که بخش بزرگی از تأسیسات راه آهن را فرا گرفته بود، لغو گردید.

در ماه های اوت و سپتامبر مواد غذایی به سرعت کمیاب و کمیاب تر شدند. از همان روزهای کورنیلوف جیره ی نان به دوپست گرم در روز تقلیل داده شده بود. در استان مسکو بیش از نه صد کرم در هفته به کسی نان داده نمی شد. ولگا و جنوب و جبهه و مناطق بلافصل پشت جبهه- همه ی بخش های کشور دچار بحران حاد مواد خواروبار شده بودند. در کارخانه های نساجی در نزدیکی مسکو، کارگران به معنای واقعی کلمه از کرنسکی مشرف به موت می شدند. در تظاهراتی که کارگران مرد و زن کارخانه ی اسمیرنوف- همان کارخانه ای که صاحبش در همان روزها به عنوان پیشکار حکومت به عضویت حکومت ائتلافی درآمده بود- در یکی از شهرهای مجاور به نام اورخوف-زویف برپا کردند، بر پلاکاردهای کارگران نوشته شده بود: "ما گرسنه ایم." "کودکان ما گرسنه اند." "هر کس با ما نیست بر علیه ماست." کارگران اورخوف و سربازهای بیمارستان نظامی محل جیره های ناچیز خود را با تظاهرکنندگان قسمت کردند. این ائتلاف دیگری بود که بر علیه حکومت ائتلافی به پا خاسته بود.

روزنامه ها هر روز مراکز تازه ای از معارضه و طغیان ذکر می کردند. کارگران و سربازان و خرده بورژوازی شهرنشین فریاد اعتراض برداشته

بودند. زنان سربازها کمک مالی بیشتری می خواستند، مسکن می طلبیدند، و هیزم برای زمستان. صدسپاه ها می کوشیدند برای تهیج گری های خود در گرسنگی توده ها غذا بیابند. روسکی و دومیوستی، روزنامه ی کادت ها در مسکو، همان روزنامه ای که سابقاً لیبرالیزم و نارودنیکیزم را با هم متحد کرده بود، اکنون با نفرت و انزجار به نارود (مردم) راستین می نگریست. اساتید لیبرال نوشتند: "موج وسیعی از اغتشاشات سراسر روسیه را در بر گرفته است. خود به خودی و بی معنایی این خشونت ها بیش از هر چیز دیگر مبارزه با آن ها را دشوار می کند..." "توسل به سرکوب و به نیروهای مسلح؟ اما همین نیروهای مسلح، به شکل سربازهای پادگان محل، نقش اصلی را در این خشونت ها ایفاء می کنند. مردم به خیابان ها می آیند و احساس می کنند که اوضاع در چنگ خود آن هاست.

دادستان بخش ساراتوف، به مالیاتتویچ، وزیر دادگستری، که در دوره ی انقلاب اول خود را بلشویک حساب می کرد، چنین گزارش داد: "بزرگ ترین شری که قدرت جنگیدن به آن ها را نداریم، همان سربازها هستند. بی قانونی، بازداشت ها و تفتیش های خودسرانه، تصرفات عدوانی از همه نوع. همه ی این اعمال در بیشتر موارد یا تماماً به دست سربازها، و یا با شرکت مستقیم آنان، صورت می گیرند." در خود ساراتوف، در نقاط اصلی بخش ها و در روستاها "عدم هم کاری مطلق با وزارت دادگستری" به چشم می خورد. دفاتر دادستان بخش حتی فرصت نمی کنند جنایاتی را که به دست تمام مردم صورت می گیرد، به ثبت برسانند.

بلشویک ها در خصوص مشکلاتی که یقیناً هم راه با قدرت بر دوش آنان می افتاد، دچار هیچ گونه توهمی نبودند. رئیس تازه ی شورای پتروگراد گفته

بود: "ما ضمن مطرح کردن شعار قدرت به دست شوراها، می دانیم که این شعار همه ی زخم ها را فی الفور التیام نخواهد داد. ما به قدرتی احتیاج داریم که مطابق با الگوی سازمان های اجرائی اتحادیه های کارگری ایجاد شده باشد و تا سرحد توانائی خود آن چه را که اعتصاب گران می خواهند، به آن ها بدهد. هیچ چیز را پنهان نکند، و هنگامی که نمی تواند چیزی بدهد، صریحاً به عجز خود اعتراف کند..."

یکی از نخستین جلسات حکومت به مسأله ی "هرج و مرج" در نقاط مختلف، به ویژه در روستاها، اختصاص یافت. بار دیگر اعلام شد که ضروری است "از هیچ اقدام قاطعی فروگذار نباشیم." حکومت ضمناً کشف کرد که یکی از علل شکست مبارزه با اغتشاشات در "محبوبیت ناکافی" کمیسرهای حکومت در میان توده های دهقان نهفته است. برای رتق و فتق این مسأله، تصمیم گرفته شد که در همه ی ایالاتی که دست خوش اغتشاش شده اند، "کمیته های ویژه ی حکومت موقت" فوراً سازمان دهی شوند. از آن پس از دهقان ها انتظار می رفت که مقدم واحدهای تنبیهی را با فریادهای خوشامد گرامی بدارند.

نیروهای بی امان تاریخی فرمان روایان را به زیر می کشیدند. هیچ کس به موفقیت حکومت تازه اعتقاد جدی نداشت. انزوای کرنسکی چاره ناپذیر بود. طبقات حاکم نمی توانستند خیانت او را به کورنیلوف فراموش کنند. کاکلیوچین، افسر قزاق، می نویسد: "آن ها که آماده بودند تا بر علیه بلشویک ها بجنگند، نمی خواستند این کار را به نام، و یا در دفاع از، قدرت حکومت موقت انجام دهند." کرنسکی خود گرچه به قدرت چسبیده بود، می ترسید استفاده ای از آن به عمل آورد. قدرت فزاینده ی مخالفان، اراده ی

او را تا اعماق تاروپودش فلج کرده بود. او از همه ی تصمیمات ظفره می رفت، و هر وقت اوضاع موجود او را وادار به عمل می ساخت از رفتن به کاخ زمستانی احتزار می جست. تقریباً بلافاصله پس از تشکیل حکومت جدید، کرنسکی ریاست حکومت را به دست کونووالوف سپرد و خود به ستاد فرمان دهی رفت، حال آن که در آن جا کمترین نیازی به او نداشتند. او فقط برای گشودن پیش- پارلمان به پتروگراد برگشت، و با آن که وزرا اصرار در ماندنش داشتند، در روز چهاردهم به جبهه مراجعت کرد. کرنسکی از چنگال سرنوشتی می گریخت که چهار نعل سر به دنبال او گذاشته بود.

بنا به گفته ی نابوکوف، کونووالوف، نزدیک ترین هم کار و قائم مقام کرنسکی، از دیدن بی ثباتی کرنسکی و بی اعتباری حرف او دچار یأس و استیصال شده بود. احوال سایر اعضای حکومت هم تفاوت چندانی با احوال رئیسشان نداشت. وزرا وحشت زده به اطراف چشم می چرخاندند و گوش تیز می کردند، انتظار می کشیدند، یادداشت های بی اهمیت بر کاغذ می نگاشتند، و خود را با خزعبلات سرگرم می کردند. بنا به گفته ی نابوکوف، مالیانتویچ، وزیر دادگستری سخت نگران شده بود که چرا سناتورها سوکولوف هم کار تازه را، که عادتاً لباس رسمی سیاه می پوشید، به تشکیلات خود راه نداده اند. مالیانتویچ وحشت زده پرسیده بود: "به نظر شما چه باید کرد؟" مطابق با تشریفات که کرنسکی درست کرده بود و به دقت هم رعایت می شدند، وزرا برخلاف موجودات فانی معمولی یکدیگر را نه به اسم کوچک و یا به اسم وسط بلکه با عنوان مقام هایشان- "جناب آقای وزیر فلان یا بیسار"- صدا می زدند، چنان که نمایندگان قدرت های بزرگ چنین می کنند. خاطرات اعضای حکومت به طنزنامه می مانند. کرنسکی بعداً دوباره وزیر جنگ خود چنین

نوشت: "این منحوس ترین انتصابی بود که به دست من انجام گرفت. و رخوفسکی چنان فکاهتی به فعالیت های خود داد که در توصیف نمی گنجد." اما نحوست عبارت از آن بود که رنگی از فکاهت ناخواسته بر تمامی فعالیت های حکومت موقت سایه افکنده بود. این جماعت نه می دانستند چه کنند و نه نمی دانستند به کدام سو باید بچرخند. آنان حکومت نمی کردند، بلکه همان طور که کودکان ادای سربازها را در می آورند، آنان نیز حکومت بازی می کردند، هر چند به نحوی به مراتب مضحک تر.

میلی یوکوف به عنوان شاهد عینی وضع رئیس حکومت را در آن دوره به نحوی بسیار روشن چنین ترسیم کرده است: "کرنسکی که زمین در زیر پایش سست شده بود، هر چه جلوتر می رفت عوارض نوعی بیماری روانی را نشان می داد که به زبان پزشکی می توان آن را 'ضعف اعصاب و روان' نامید. دوستان نزدیکش از مدتی پیش می دانستند که او پس از سستی مفرطش در ساعات صبح، در نیمه ی دوم روز تحت تأثیر داروهائی که می خورد دچار هیجان زدگی شدید می شود." میلی یوکوف سپس به توضیح نفوذ ویژه ای می پردازد که کیشکین، وزیر کادت، در مقام یک روان پزشک حرفه ای و در سایه ی مداوای متبحرانه ی بیمار، بر کرنسکی داشت. ما این شهادت ها را تماماً به مسئولیت این مورخ لیبرال نقل می کنیم. منتها ناگفته نماند که میلی یوکوف گرچه برای شناخت حقیقت همه نوع امکانی در اختیار داشت، اما حقیقت را همیشه به عنوان عالی ترین معیار خود انتخاب نمی کرد.

گواهی استانکویچ، که از نزدیک ترین دوستان کرنسکی محسوب می شد، اگر جنبه ی روان کاوانه ی توصیفی را که میلی یوکوف ارائه داده است تأیید نکند، دست کم موید جنبه ی روان شناختی این توصیف است. استانکویچ

می نویسد: "در آن اوضاع و احوال در کرنسکی نوعی خلأ، و آرامشی عجیب و بی سابقه می دیدم. او "دستیاران کوچک" همیشگی خود را در کنار داشت، اما دیگر از جمعیتی که دائماً او را احاطه می کردند نشانی نمی دیدی، نه فرستاده ی ویژه ای و نه نورافکنی... دوره ی عجیبی از تن آسانی در زندگی او پدید آمده بود، و من فرصت گفتم و گوهای طولانی با او را، که سابقاً به ندرت عاید می شد، کراراً می یافتم. در خلال این گفت و گوها او طمأنینه ی عجیبی از خود نشان می داد."

هر دگرگونی تازه ای در حکومت به نام قدرتی بزرگ انجام می گرفت، و هر دولت تازه ای با کوس و کرناً آغاز به کار می کرد اما ظرف فقط چند روز به واماندگی عصبی می افتاد. آن گاه فقط در انتظار می نشست تا محرکی خارجی شیرازه اش را از هم بپاشاند. این محرک را هر بار جنبش توده ها فراهم می آورد. دگرگونی های حکومت، اگر به زیر پوسته ی فریبنده ی آن بنگرید، در همه ی موارد در جهت خلاف جنبش توده ها سیر می کرد. گذار از یک حکومت به حکومتی دیگر همیشه با بحرانی توأم بود که هر بار ماهیتی طولانی تر و بیمارگونه تر می یافت. هر بحران جدیدی بخشی از قدرت حکومت را به هدر می داد، انقلاب را تضعیف می کرد و روحیه ی طبقات حاکم را متزلزل می ساخت. کمیته ی اجرایی دو ماه اول به هر کاری قادر بود. حتی می توانست بورژوازی را رسماً به قدرت برساند. در دو ماه بعدی، حکومت موقت به اتفاق کمیته ی اجرایی هنوز توانائی بسیاری از کارها را داشت. حتی می توانست در جبهه دست به تهاجم بزند. حکومت سوم هم راه با کمیته ی بی رمق اجرایی قادر بود کار نابودی بلشویک ها را آغاز کند، اما توانائی به فرجام رساندن این کار را نداشت. حکومت چهارم، که پس از طولانی ترین

بحران پدید آمد، توانایی هیچ کاری را نداشت. این حکومت هنوز به درستی زاده نشده بود که مرگش آغاز شد و آن گاه با چشمان باز به انتظار گورکن خویش نشست.

ترجمه: سعید باستانی

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول، تهران، آبان ماه ۱۳۶۰

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۶۱۳۸